

Children's Right to an Open Future

Mohaddetheh Moinifar*

(Received: 11/07/2020; Accepted: 16/02/2021)

Abstract

One of the spiritual rights of children is the right to an open and free future, which scientists have put forward in various expressions. This paper aims to examine the various dimensions of the right and to justify it in theories of law. It, therefore, seeks to answer the question "What is the concept and basis of justifying the right to an open future and what are the criticisms of it? Everything that is expressed as the right to an open future or other titles seems to refer to the same right to individual freedom and independence that has been taken as a right within the framework of determinism which is basically a corrupt idea that cannot be the correct basis for creating and enforcing the right. Hence, with this theory, the enforcement and implementation of the right cannot be guaranteed. Moreover, this right in the Islamic view has no rational and defensible basis, because Islam basically prevents the conflict between the rights of children and parents as much as possible by enacting the correct laws, and finally, in case of conflict, it offers solutions to resolve it. In addition, this right is based on a set of probabilities that are not provable.

Keywords: Right, Child, Criticism, Right of Ignorance, Open Future.

* Assistant Professor, Department of Islamic Jurisprudence and Law, Faculty of Islamic Sciences and Research, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran (Corresponding Author), Moeinifar@isr.ikiu.ac.ir.

حق کودک در داشتن آینده باز

محدثه معینی فر*

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۸]

چکیده

یکی از حقوق معنوی کودکان، حق داشتن آینده‌ای باز و آزاد است که دانشمندان به بیان‌های مختلفی مطرح کرده‌اند. هدف این مقاله بررسی ابعاد مختلف این حق و موجه‌سازی آن در نظریات حق است. این پژوهش در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که: مفهوم و مبانی موجه‌سازی حق داشتن آینده‌ای باز چیست و چه انتقادهایی بر آن وارد است؟ به نظر می‌رسد تمامی آنچه به عنوان حق داشتن آینده باز یا عنوان دیگر بیان می‌شود، به همان حق آزادی و استقلال فردی باز می‌گردد که در چارچوب جبرگرایی جنبه حق به خود گرفته است، در حالی که اساساً جبرگرایی اندیشه‌ای فاسد است که نمی‌تواند مبنای درستی برای ایجاد و استیفای حق باشد؛ یعنی با این نظریه نمی‌توان استیفا و اجرای حق را تضمین کرد. به علاوه، این حق در دیدگاه اسلامی هیچ مبنای منطقی و عقلانی قابل دفاعی ندارد، زیرا اسلام اساساً با وضع قوانین صحیح و بجا تا حد ممکن از تزامم حقوق کودکان والدین ممانعت می‌کند و در نهایت، در صورت بروز آن، راهکارهای حل تزامم را پیش می‌نهد. به علاوه، این حق مبتنی بر مجموعه‌ای از احتمالات است که اثبات‌پذیر نیستند.

کلیدواژه‌ها: حق، کودک، انتقاد، حق بی‌خبری، آینده باز.

* استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده علوم و تحقیقات اسلامی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین،

ایران (نویسنده مسئول) Moeinifar@isr.ikiu.ac.ir

مقدمه

با پیشرفت علوم و فناوری در جهان معاصر، هر روز عرصه دخالت انسان در طبیعت و امور وابسته به آن توسعه می‌یابد. یکی از عرصه‌هایی که از مداخلات انسانی دور نمانده، عرصه تولیدمثل و فرزندآوری است. با معرفی روش‌های جدید کمک‌باروری و روش‌های پیش‌گیری از بارداری، انسان‌ها توانستند حضور مؤثرتر و مستقیمی در این حوزه داشته باشند و در نتیجه، مسائل بسیاری در این باره مطرح شد. به‌علاوه، توجه ویژه به موضوع حقوق بشر نیز سبب شده است در به‌کارگیری روش‌های کمک‌باروری، به حقوق افراد مختلف مانند اهداکنندگان، دریافت‌کنندگان، کودکان و حتی پزشکان توجه شود. البته نباید از این موضوع غافل شد که کودکان به عنوان اقشار آسیب‌پذیر همیشه باید در اولویت باشند. لذا در نظام حقوقی کشورهای غربی برای آنها حقوقی شناسایی شده است که یکی از آنها حق داشتن آینده باز است.

این پژوهش در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که: مفهوم حق داشتن آینده‌ای باز چیست و بر چه مبانی‌ای مبتنی است و چه انتقادهایی بر آن وارد است؟ این پژوهش بر فرضیه زیر استوار است: حق داشتن آینده‌ای باز حقی است که تأمین‌کننده آزادی و استقلال کودک در آینده است و به نظر می‌رسد از دیدگاه نظریات حق می‌تواند حق باشد، که البته انتقادهای بسیاری هم به آنها وارد است.

مفهوم و پیشینه نظری حق داشتن آینده‌ای باز و آزاد

جوئل فینبرگ (Joel Feinberg) در دهه ۱۹۸۰ حقی را با عنوان «حق آینده باز» برای کودک مطرح کرد و پس از وی، دنا دیویس (Dena Davis) این مفهوم را گسترش داد. منظور از این اصل، این است که کودکان دارای نوع خاصی از حق‌ها هستند که حق‌های محفوظ (Rights in trust) خوانده می‌شوند؛ یعنی حقوقی که کودک هم‌اکنون نمی‌تواند استیفا کند، اما پس از رسیدن به بلوغ می‌تواند آن را استیفا کند. بر همین اساس، والدین و اطرافیان نباید مانعی بر سر راه فرصت طلایی آینده کودک خود باشند و در مسیر شکل‌گیری آینده وی اختلال ایجاد کنند، زیرا هر کودک باید با استفاده از این فرصت طلایی و با انتخابی آزاد، مسیر زندگی‌اش را رقم بزند (Darby, 2012). بر همین اساس، والدین دو وظیفه اصلی دارند: نخست، پرهیز از ایجاد محدودیت در انتخاب‌های کنونی کودک، و

دوم، افزایش انتخاب‌های آینده کودکان (Chen, 2016). فینبرگ با مطرح کردن حق آینده باز به چهار ویژگی شخصیتی توجه می‌کند که باید در کودکان به عنوان بزرگ‌سال ملاحظه شود: ۱. توانایی اداره کردن خود که برای دستیابی به استقلال ضروری است؛ ۲. مهارت‌ها یا توانایی‌های لازم؛ ۳. انتخاب‌ها یا فرصت‌ها؛ ۴. ترجیحات مبتنی بر علائق و ارزش‌ها (Mintz & et al., 2018: 1419).

دیویس این اصل را در حوزه مشاوره ژنتیکی به کار برده و بر همین مبنا انتظار آن است که والدین برای داشتن فرزندان ناتوان ذهنی یا جسمی گامی برندارند. این موضوع به این دلیل است که با توسعه فناوری‌های کمک‌باروری، موضوع دست‌کاری کودکان و تغییر اوصافشان مطرح شده است (Darby, 2012). وی حق مذکور را در ارتباط با دو روش شست‌وشوی اسپرم و تشخیص پیش از لانه‌گزینی مطرح می‌کند و می‌گوید والدین از وقت، ثروت و قوای جسمانی خود برای فرزندشان صرف خواهند کرد؛ بنابراین، باید به نتیجه دلخواه خود برسند (Davis, 2012).

برخی نیز این موضوع را در حوزه شبیه‌سازی انسان مطرح کرده‌اند و معتقدند عمل دیگر در تهاجم به حق آینده باز این است که او به عنوان قلوبی پسین از یک دوقلو متولد شود؛ زیرا در این صورت او گمان خواهد برد آینده‌اش با انتخاب‌های قلوبی پیشین شکل گرفته و به تعبیری تکراری است (Brook, 2002: 316; Tooley, 2006: 169; Anonymous, 1997: 67). بر این اساس، والدین نباید کودک را به گونه‌ای پرورش دهند که ناچار شود مجموعه‌ای از انتخاب‌های منطقی را برای ساختن زندگی خود حذف کند یا نادیده بینگارد (Melo-Martin, 2002: 250).

به‌علاوه، در حوزه دین نیز هرچند والدین در پی آنند که فرزندانشان را طبق ارزش‌های خود تربیت کنند، اما در این مسیر نباید به کودکان صدمه وارد کنند؛ یعنی از منظر فینبرگ، یکی از اعمالی که موجب پایمال شدن این حق، یعنی داشتن آینده باز، می‌شود نادیده‌گرفتن آموزش‌های اساسی و اولیه کودک است. البته وی به ابعاد ایدئولوژیک پرورش کودکان در حوزه آموزش و فرهنگ‌پذیری در حوزه عقاید و ارزش‌های دینی توجه دارد (Darby, 2012). برخی در همین راستا، از حق اخلاقی والدین در تربیت فرزندانشان بر اساس مشرب دینی خود سخن می‌گویند و دخالت در استیفای این حق را برای کودکان مناسب نمی‌دانند، زیرا ارتباطات خانوادگی را از بین می‌برد و روابط

فرزندنی و والدینی را تخریب می‌کند. به‌علاوه، این حق اخلاقی والدین در پرورش فرزندانشان بر اساس تعالیم یک دین برای کودکان منافع بسیار دارد. زیرا گروه‌های مذهبی منافع بسیار برای پیروان خود دارند که با ممانعت والدین از اِعمال این حق، کودکان از منافع مذکور بهره‌مند نخواهند شد (Morgan, 2005: 367). البته در مقابل، لیبرال‌ها درباره تربیت دینی و مذهبی کودکان اظهار نگرانی می‌کنند، زیرا زندگی مذهبی مانع از شکل‌گیری تفکر منطقی در فرد می‌شود و کودکانی که با سنت‌های دینی رشد می‌یابند، این را موضوع وحشتناکی می‌دانند که در بزرگسالی با آن روبه‌رو خواهند شد (Ibid.: 370). پس از مروری کوتاه بر پیشینه طرح بحث در حوزه حق داشتن آینده باز به نظر می‌رسد باید دیدگاه افراد شاخص این نظریه را بررسی کرد:

الف. جوئل فینبرگ

از دیدگاه فینبرگ، می‌توان چهار نوع حق در چارچوب خانواده مطرح کرد: حقوق مشترک میان والدین و کودکان (مثل حق حیات)، حقوق مختص کودکان یا بالغان مجنون یا سفیه^۱ (مانند حق غذا، حق پناهگاه، حق حمایت)، حق‌هایی که فقط به بالغان یا کودکان ممیز تعلق دارد (حق پذیرفتن یا نپذیرفتن دین یا مذهب خاصی) و حق‌های محفوظ (حق‌هایی که باید از آنها حفاظت کرد تا کودک پس از بلوغ آنها را استیفا کند) (Darby, 2012). حق‌هایی که در این گروه می‌گنجد فهرست طولیلی از همه حق‌های بزرگسالان هستند (Davis, 1997). هرچند حق‌های محفوظ دارای محتوای متفاوت و ویژه‌ای هستند، اما شکل واحدی دارند و ذیل «حق آینده باز» تعریف می‌شوند. نکته اساسی درباره این حق‌ها، صاحبان این حق‌ها است که حتی پیش از استیفای آنها معین شده‌اند. به‌علاوه، این حق‌ها وظایفی را پیش از فراهم‌شدن زمینه استیفا به دیگران تحمیل می‌کنند (Lotz, 2006: 539). از منظر وی، زمان استیفای این حقوق دوران بزرگسالی است که ممکن است پیش از اینکه کودکان به بلوغ برسند، به این حقوق تجاوز شود. این نوع تجاوز معمولاً در کودکی به این نحو اتفاق می‌افتد که کودکان از داشتن انتخاب‌های آزاد در بزرگسالی محروم می‌شوند. از آنجایی که کودکان قادر به حفاظت از آینده خود در برابر دیگرانی چون والدین نیستند، پس دولت باید از این حق کودکان حمایت کند.

البته تمامی اینها بدین معنا نیست که کودک آزاد خواهد بود که هر چه دوست داشت انجام دهد یا در برابر حمایت و اقتدار والدین مصون است. به نظر فینبرگ، پدرسالاری در پرورش کودکان اجتناب‌ناپذیر و مناسب است، زیرا زمانی طولانی لازم است تا کودک بالغ شود و در این زمان هم او نمی‌تواند درباره بد و خوب زندگی‌اش تصمیم بگیرد. هر کودک، بالغی بالقوه است که انتخاب آزاد و استقلالش باید در کودکی حفظ شود تا بتواند در بزرگسالی آزادانه انتخاب کند. بر همین اساس، برای احترام به استقلال آینده کودک به عنوان بزرگسال لازم است از انتخاب‌های آزادانه او هم‌اکنون پیش‌گیری شود. مثلاً والدین حق دارند فرزندانشان را از خوردن بیش از حد شیرینی منع کنند یا مصرف سبزیجات را برایشان اجباری کنند و سایر امور مشابه. این اصل در تمامی امور به معنای حفظ انتخاب‌های آینده و ممانعت از اتخاذ تصمیم‌هایی است که بعدها موجب تأسف و ناراحتی خواهد شد. البته این حق والدین بدین معنا نیست که می‌توانند فرزندانشان را تغییر دهند (Darby, 2012). بر همین مبنا می‌توان ادعا کرد که فینبرگ به دنبال مداخله‌نکردن والدین در تربیت فرزندانشان نیست، بلکه در پی محدودکردن تأثیرگذاری والدین است (Morgan, 2005: 371) و در عین حال، باید انتخاب‌ها و فرصت‌های بسیار در مقابل کودک وجود داشته باشد تا فرصت رشد و تکاملش افزایش یابد (Lotz, 2006: 538).

فینبرگ معتقد است دو واژه «کودک» و «بزرگسال» از نظر مفهومی مبهم‌اند و ما نمی‌توانیم دو مرحله کاملاً جدا را در زندگی فرد تصور کنیم، اما نباید فراموش کرد که افراد به تدریج از نوزادی به کودکی و سپس نوجوانی، جوانی و بزرگسالی وارد می‌شوند. در تمام این مراحل کودک فاقد هویت نیست، بلکه هویتش با رشد و تکامل وی رشد می‌کند. والدین می‌دانند که کودکان شخصیتی منعطف همراه با توانایی‌های مختلف دارند و می‌توانند احساسات متفاوتی از خود نشان دهند، اما این والدین هستند که می‌توانند کودکان را به سمت یک راه هدایت کنند. حق آینده باز ضرورتاً با تأثیرگذاری والدین بر آنها در معرض تجاوز قرار نمی‌گیرد، بلکه رفتار والدین و احترام‌نگذاشتن به هویت شکل‌گرفته این کودک می‌تواند تجاوز به حق او تلقی شود (Morgan, 2005: 371).

ب. رابرت ناگل

رابرت ناگل (Robert Noggle) هوشمندانه از مفهوم «جایگاه یا موقعیت اصلی» رالز (Rawls) برای توصیف جایگاه والدین نسبت به فرزندان بهره برده است. پیمانکار یا مقاطعه‌کار در نظریه موقعیت اصلی رالز باید از حمایت و ارتقای منافع دیگرانی اطمینان یابد که اهداف، نگرانی‌ها و ارزش‌هایشان را نمی‌داند. بر همین اساس، والدین نیز باید منافع فرزندی را حمایت کنند و ارتقا دهند که هنوز هویتش معلوم نیست. البته موقعیت این دو با هم متفاوت است. والدین برخلاف پیمانکار با برخی دانسته‌ها می‌توانند علایق فردی کودکانشان را بهبود بخشند (Ibid.: 371).

ج. گارت متیو

گارت متیو (Gareth B. Matthews) نیز بر اساس نظریه آرمان‌شهر افلاطون معتقد است اقتدار والدین، اقتداری عقلانی است. والدین ایدئال تمامی فعالیت‌های خانوادگی را مدیریت و مسیر را روشن می‌کنند، اما در عین حال به کودک اجازه می‌دهند در عقلانیت این تصمیم‌ها تردید کنند تا کودکان افراد مستقلی پرورش یابند. در خانواده ایدئال هر چه کودکان بزرگ‌تر می‌شوند، بر استقلال و آزادی‌شان افزوده می‌شود تا حدی که بتوانند قواعد، فعالیت‌ها و تصمیم‌های سازنده زندگی را بازبینی کنند (Ibid.: 372).

د. دیوید آرچارد

دیوید آرچارد (David Archard) نیز معتقد است والدین حق اجبار فرزندان خود به پذیرش ارزش‌های مذهبی یا فرهنگی گروه‌هایی را ندارند که خود در آن عضوند، اما والدین این حق را دارند که با آنها زندگی کنند و با کودکان خود در فعالیت‌های روزانه و معمول شرکت کنند. از آنجایی که این فعالیت‌ها سبب انتقال ارزش‌های والدین می‌شود چه‌بسا کودکان ارزش‌های فرهنگی و مذهبی والدین خویش را بپذیرند. والدین با این نوع از انتقال فرهنگی، ارزش‌های خانوادگی را مستقیماً تلقین نمی‌کنند. هرچند آرچارد معتقد است این نوع از انتقال معقول است، اما این حق را ایجاد نمی‌کند که تأثیرات بیرونی را بر کودک محدود کند (Ibid.: 373).

۵. کنت هنلی

کنت هنلی (Kenneth Henley) نیز از این حق با عنوان «اقتدار آموزش» (The Authority to Educate) یاد کرده و معتقد است حق آزادی کودکان برای داشتن انتخاب‌های آزاد از حق والدینشان در تربیت آنها بر اساس ایدئال‌های خود مهم‌تر است. به نظر وی، دولت باید از کودکان در مقابل والدینی محافظت کند که می‌خواهند روش زندگی مد نظر خود را به فرزندانشان آموزش دهند. از نظر او، هیچ اقتدار قانونی برای والدین در این زمینه وجود ندارد و والدین اخلاقاً موظف‌اند از آزادی‌های کودکانشان حفاظت کنند (Mills, 2003: 499).

۶. ویلیام رادیک

رادیک (William Ruddick) نیز همچون فینبرگ پس از پرونده آمیش‌ها^۲ کوشید مفهوم «منفعت عالی‌ه کودک» را در نظریه‌ای با عنوان «اصل دورنمای زندگی» (Life Prospect Principle) تبیین کند. فرصت‌های آینده کودک نقش اساسی در نظریه وی دارد. او نه از دیدگاه آمیش‌ها حمایت می‌کند که به والدین قدرت بیش از اندازه‌ای برای تسلط بر آینده کودکان می‌دهند و نه از حق آینده باز فینبرگ حمایت می‌کند که قدرت کمی را برای والدین در نظر گرفته است. او در پی کاربردی خانواده‌محور از منافع عالی‌ه کودک است که آن را با اصطلاح فوق تبیین می‌کند. وی از مثال باغبان و محافظ درباره والدین و روش آنها برای تأمین منافع عالی‌ه کودک بهره می‌برد. مثال باغبان دربردارنده این اندیشه است که فرزندان ثمره والدین‌اند، اما محصولی هستند که می‌توانند شبیه به تولیدکنندگان خود یا بهتر از آنها باشند. بر همین اساس، والدین با فرزندانشان همچون اموال خود رفتار نمی‌کنند و بر اساس استعاره باغبان-محافظ، توانایی کودکان در مستقل شدن و تصور این منفعت برای آنها می‌تواند محدودیت‌هایی را بر والدین تحمیل و وظایفی را برای آنها معین کند. بر این مبنا، والدین باغبان-محافظانی هستند که تأمین‌کننده دورنما و چشم‌انداز زندگی فرزندان خود هستند. همچنین، او معتقد است هیچ محک و معیاری برای جداکردن کودک از والدین یا تعیین انتها یا آغاز والدین بودن یا کودکی وجود ندارد. این یعنی هیچ کس به راحتی نمی‌تواند مفهوم فردگرایانه‌ای از منافع را به کار برد، زیرا منفعت کودک با منافع والدینش در هم تنیده است (Bredenoord & et al., 2014: 22).

ی. دنا دیویس

یکی از اندیشمندان اخلاق زیستی که این اصل را به کار گرفته، دنا دیویس (Dena Davis) است. او معتقد است حقوق محفوظ بسیار شکننده‌اند، زیرا افراد بالغ هم‌اکنون به نحوی به آنها تجاوز می‌کنند که امکان استیفایشان در بزرگسالی برای کودکان از بین خواهد رفت. یکی از نمونه‌های آشکار این حق، حق تولیدمثل است. هرچند کودکان از نظر جسمی قادر به فرزندآوری نیستند، اما این حق را به عنوان یک بزرگسال خواهند داشت. بر همین اساس، باید از ناباروری کودکان پیش‌گیری کرد تا بتوانند در آینده صاحب فرزند شوند. بر این اساس، از نظر اخلاقی، والدین نباید دست‌کاری ژنتیکی را برای داشتن فرزندان دلخواهشان تقاضا کنند، زیرا این کار انکار استقلال و انتخاب کودکان است. همچنین، مشاوران ژنتیک نیز باید به استقلال والدین احترام بگذارند و در عین حال، استقلال بالقوه کودک آینده را نیز مد نظر قرار دهند.

در جامعه‌ای با تنوع فرهنگی که میان «خرده‌فرهنگ‌هایی که محدودیت‌هایی را بر اعضای خود اعمال می‌کنند» و «باور جامعه درباره حقوق فردی و فرصت‌های برابر»، تزامم و تعارض وجود دارد دیویس معتقد است در صورتی می‌توان اجتماعات منکر انتخاب‌های فردی را تحمل کرد که جامعه حق افراد را در انتخاب پیوستن یا نپیوستن به این اجتماعات بپذیرد. بر همین اساس، کودکان هیچ انتخابی درباره تولد خود در یک اجتماع خاص ندارند؛ از این‌رو، این حق والدین در پرورش فرزندان بر اساس ارزش‌ها و باورهای خود مطلق نیست. دیویس با فینبرگ درباره تصمیم دادگاه در اجبار والدین به تزریق خون به فرزندان‌شان در پرونده شاهدان یهوه^۳ (Jehovah's Witnesses) موافق است، هرچند تجاوزی آشکار به عقاید دینی والدین باشد. همچنین، وی حکم دادگاه را در پرونده‌ای دیگر (۱۹۷۲) به دلیل رعایت نکردن منافع کودک نقد می‌کند که والدین آمیخ کودکی، مانع از ادامه تحصیل او در مدرسه شدند. این پرونده این پرسش را پیش می‌کشد که: آیا جامعه لیبرال دموکرات شهروندان خود و حتی کودکان را آموزش داده است تا تصمیمات متفاوتی در بزرگسالی بگیرند؟ اگر این فرد از اتمام تحصیل در دبیرستان باز بماند، شاید فردا که نمی‌خواهد سبک زندگی آمیخ را داشته باشد، توانایی لازم برای این کار نداشته باشد و در نتیجه، مجبور شود برای همیشه ناراحت و مأیوس باشد.

از دیدگاه دیویس، ممکن است اقتدار والدین که منظور از آن آزادی در تشکیل و پرورش خانواده بر اساس درک خود از خیر است، با استقلال آتی کودکان در برنامه‌ریزی برای آینده خود در هنگام بلوغ در تعارض باشد. برای نمونه، ازدواج از پیش تعیین‌شده، تجاوزی آشکار به حق استقلال کودکان در اموری همچون حق انتخاب ازدواج کردن یا نکردن و انتخاب همسر است. البته هرچند ازدواج مذکور غیرقانونی است، اما صرفاً به ادله اخلاقی با آن مخالفت می‌شود. دیویس با توجه به تعارض‌های میان‌نسلی، از حق فردی و استقلال کودکان حمایت می‌کند و می‌گوید استقلال فرد بر استقلال خانواده مقدم است. در جایی که استیفای حق خانواده در ایجاد و پرورش خانواده بر اساس درک خود از خیر، توانایی کودکان را برای انتخاب در زندگی خویش در هنگام بزرگسالی تهدید می‌کند، خانواده اشتباه رفتار کرده است.

وی ضمن آنکه حق خانواده را در شکل‌دهی ارزش‌ها و زندگی کودکان پذیرفته، اما معتقد است اگر از این حق به گونه‌ای سوءاستفاده شود که به حق آینده باز کودکان تجاوز شود، باید از کودکان حمایت شود تا بتوانند انتخاب‌های آینده خویش را داشته باشند. بنابراین، کودکان با محدودشدن انتخاب‌هایشان به دست والدین، در دو صورت صدمه خواهند دید: محدودیت‌های ناشی از ناتوانی‌های جسمی یا انتظارات بیش از حد والدین که با کاربرد روش‌های جدید پزشکی جامه عمل پوشیده و کودکان با ویژگی‌های خاص، مانند جنسیت خاص، مد نظر والدین است. مثلاً برای والدین کر و لال صحیح نیست که در پی داشتن کودکی کر و لال باشند، زیرا این ویژگی انتخاب‌های آینده کودکان را محدود می‌کند و صدمه به او تلقی می‌شود. انتخاب جنسیت پیش از تولد نیز به همین گونه است، زیرا کودک را در دام کلیشه‌های جنسیتی می‌اندازد (Darby, 2012). در یک کلام، وی التزام‌ها و وظایف والدین را در احترام به حق آینده باز از اقدامات آنها پس از تولد کودک به قبل از تولد او تسری داده است (Schmidt, 2007).

بدین ترتیب به نظر می‌رسد منظور از این حق، توجه به انتخاب‌های آزاد کودک در تعیین مسیر زندگی خویش است که به حق آزادی باز می‌گردد، زیرا در متمم قانون اساسی آمریکا^۴ نیز پس از آزادی مذهب، به آزادی در انتخاب روش زندگی اشاره شده، اما نکته مهم درباره این حق آن است که ظاهراً این حق برای کودکان با عنوان «من له الحق» در مقابل والدین به عنوان «من علیه الحق» مطرح شده است. به علاوه، تفاوت آن

با حق آزادی در انتخاب روش زندگی آن است که این حق برای بالغان در متمم مذکور شناسایی شده و «من علیه الحق» نیز دولت است.

علاوه بر این، حق داشتن آینده باز با اوج گرفتن مباحث مختلف درباره شبیه‌سازی، به طرق و عناوین مختلف در متون اخلاق زیستی مطرح شده است که برخی صریحاً از آن با عنوان «حق داشتن آینده باز» یاد می‌کنند و برخی نیز به صورت غیرمستقیم به آن اشاره می‌کنند:

۱. **زندگی در سایه** (Life in the shadow): سورن هولم (Soren Holm) معتقد است زندگی کودک شبیه‌سازی‌شده، در سایه، کسی خواهد بود که از ژن‌های وی شبیه‌سازی صورت گرفته است و در نتیجه نمی‌تواند زندگی کاملاً مخصوص به خود داشته باشد. به عبارت دیگر، از دیدگاه او، مردم به ماهیت‌گرایی ژنتیکی (Genetic Essentialism) (به این معنا که رابطه میان ژنتیک و شخصیت را درست درک نکرده‌اند) معتقدند و در نتیجه والدین کودک شبیه‌سازی‌شده ممکن است با او به گونه‌ای رفتار کنند که وی زندگی مستقل و منحصر به فردی را تجربه نکند و در سایه شخص دیگری به زندگی خود ادامه دهد و دائماً با اهداکننده ماده ژنتیکی مقایسه شود (Burley & Harris, 1999: 110-111). بر همین اساس، فرد شبیه‌سازی‌شده ممکن است این اعتقاد را پیدا کند که زندگی‌اش یک بار، قبل از وی، تجربه شده و در نتیجه از داشتن آینده‌ای آزاد محروم خواهد بود، زیرا می‌داند که اهداکننده سلول چگونه زندگی کرده است، پس فرد شبیه‌سازی‌شده نیز مثل او زندگی خواهد کرد. او به عنوان نسخه فرد نخست، از کیفیت زندگی پایین‌تری نسبت به او برخوردار است و زندگی مخصوص به خود ندارد (Macintosh, 2005: 28; Harris, n.d.: 91; Watt, 2002: 35).

۲. **حق محتمل‌الوقوع و تصادفی بودن**: هابرماس می‌گوید نمی‌توان انکار کرد که شبیه‌سازی انسان می‌تواند تغییرات فزاینده‌ای را در درک انسان از خویش به وجود آورد. ساختار ژنتیکی تصادفی یا احتمالی که ناشی از تولیدمثل طبیعی است، روش طبیعی محافظت علیه ابزارگرایی (Instrumentalisation) به شمار می‌رود. از آنجایی که هویت ژنتیکی تاکنون تعیین‌پذیر نبوده، هیچ‌کس برای اهداف خاص و دور از دسترس ژنتیکی متولد نشده است. بنابراین، شبیه‌سازی انسان، انفجار سد احتمالات در برابر دست‌کاری ژنتیکی است. از این دیدگاه، کودک شبیه‌سازی‌شده می‌پندارد که ژنوم وی

نیز باید مانند سایر انسان‌ها احتمالی و تصادفی می‌بود. بنابراین، اگر ساختار ژنتیکی وی به گونه‌ای متفاوت برنامه‌ریزی شود که خلاف حقوق اخلاقی او باشد، موقعیتی حساس در حوزه اخلاق زیستی پدید خواهد آمد. پس محتوای حق محتمل‌الوقوع و تصادفی بودن، ممنوعیت ابزارگرایی، و در نتیجه تبدیل شدن کودک شبیه‌سازی شده به ابزار است (Gethmann & Thiele, 2001: 43). در واقع، انسان شبیه‌سازی شده، حق انتخاب «اتفاقی و احتمالی» خود را که در جهان فقط یکی همچون او خواهد بود، برای همیشه از دست خواهد داد (Johnston, 2007: 30; Kuhse, 2001: 22; McGee, 1999: 53).

۳. انتظارات غیرمنطقی والدین از کودک شبیه‌سازی شده: با وجود تفاوت‌های موجود میان فرد شبیه‌سازی شده و اهداکننده ماده ژنتیکی، والدین ممکن است انتظارات غیرمنطقی درباره شخصیت کودک داشته و معتقد باشند که کودک باید شبیه اهداکننده سلول سوماتیک باشد. این خطر هنگامی بیشتر احساس می‌شود که زوجین ناباور از شبیه‌سازی مولد برای فرزندآوری با هدف دستیابی به ژنوم شخص خاص و با ویژگی‌های خاص استفاده کنند که این ویژگی‌ها برایشان ارزش نیز تلقی می‌شود. علاوه بر این، بهره‌گیری از این روش چه‌بسا برای کودکان ناشی از این روش، این بستر را فراهم کند که اطلاعات بسیار درباره ویژگی‌های اهداکننده ژنوم یا انتظارات غیرمعمولی درباره آینده داشته باشند، به‌ویژه آنکه اهداکننده ژنوم بیماری خاص ژنتیکی داشته باشد (Anonymous, 2000: 847).

۴. حق حس جدایی و یکتایی کودک شبیه‌سازی شده (Child's sense of separateness): مارتا نوسبوم (Martha Nussbaum) معتقد است علاوه بر نگرانی‌های پزشکی درباره شبیه‌سازی، نگرانی‌هایی درباره ابعاد روانی آن وجود دارد که به شباهت یا یکسانی ژنتیکی از دیدگاه خود فرد شبیه‌سازی شده باز می‌گردد. کودکان و همچنین بزرگسالان نیازمند حس جدایی و متفاوت بودن از والدین خود یا دیگران هستند تا رشد و سلامت روانی داشته باشند. فردیت ژنتیکی نشانه‌ای از یکتایی است، نه خود آن. تولیدمثل طبیعی دارای این نشانه باارزش است. در تولیدمثل طبیعی، ترکیب گامت‌های مادر و پدر ضمن آنکه انسان متفاوت و جدیدی را به وجود می‌آورد، رابطه ژنتیکی را نیز نشان می‌دهد؛ یعنی کودک به هر دوی والدین از نظر ژنتیکی مرتبط است، اما شبیه یکی از آنها نیست و زندگی‌اش آغاز زندگی جدیدی است، ضمن آنکه وامدار گذشته نیز

هست. همچنین، کودک نه تنها با والدینش تفاوت دارد، با خواهران و برادرانش نیز متفاوت است. ماهیت احتمالی و تصادفی تولیدمثل (ساختار ژنتیکی پیش‌بینی‌ناپذیر کودک از نظر روحی و جسمی) پیام‌های ارزشمندی برای هر دوی آنها (کودکان و والدین) دارد. تفاوت ژنتیکی و پیش‌بینی‌ناپذیر بودن آن به عنوان ماهیت متغیر والدین بودن و رشد و سلامت کودک است که در آن والدین و کودک باید به گونه‌ای زندگی کنند که آزاد از دیگران و متفاوت با آنها باشند. والدین معمولاً در پی کنترل اوصاف ویژگی‌های کودکان خود هستند و آنها را دائماً بر اساس معیارهای مد نظر خود ارزیابی می‌کنند، اما در شبیه‌سازی به مراتب اوضاع بدتر است، زیرا کودکان در زاد و ولد طبیعی نیز مجبورند با این ویژگی والدین مبارزه کنند تا هویت مستقلی داشته باشند و قطعاً در شبیه‌سازی این مبارزه سخت‌تر خواهد بود (Watt, 2002: 37-38).

۵. حق بی‌خبری از آینده (The right to Ignorance): در دهه ۱۹۸۰ میلادی، هانس یوناس (Hans Jonas)، فیلسوف آلمانی‌تبار، در بررسی خود درباره مشکلات احتمالی شبیه‌سازی، از پایمال‌شدن حقی به نام «حق بی‌خبری» سخن گفته بود. به نظر وی، بی‌خبری به یک معنا «شرط تحقق آزادی انسان» است، لذا هر گونه تخطی و نقض آن موجب می‌شود استقلال و خودمختاری فردی به مخاطره بیفتد. بر اساس این دیدگاه، چون شبیه‌سازی حق بی‌خبری را نقض می‌کند باید ممنوع شود. یوناس در اثبات ادعای خود به فاصله معنادار آغاز حیات دوقلوی ژنتیکی حاصل‌شده از تکنیک شبیه‌سازی به نام قلوی پسین و فرد اصل یا قلوی پیشین اشاره می‌کند که اساساً با هم‌زمانی شروع زندگی دوقلوهای تک‌تخمکی (MZ) یا همسان طبیعی متفاوت است. گرچه این دوقلوهای هم‌زمان زندگی خود را با ژنوم شبیه به هم آغاز می‌کنند، اما انتخاب مسیر زندگی با بی‌خبری و جهالت از انتخاب‌های یکدیگر صورت می‌پذیرد. هر یک از آنها فارغ از هر گونه فشار و طبق میل و اراده شخصی، آینده مخصوص خود را از میان آینده‌های موجود انتخاب می‌کنند، فارغ از اینکه دیگری چه انتخابی خواهد کرد. در این راستا، جهالت و بی‌خبری از اثر ژنوم شخصی بر آینده فرد، برای ساخت آزادانه، خودانگیخته و صحیح زندگی و حتی شخصیت وی ضروری است.

یوناس مدعی است قلوی پسین در شبیه‌سازی، مسائل بیشتری را از خود می‌داند یا حداقل معتقد است می‌داند؛ زیرا در گذشته فرد دیگری در دنیا (قلوی پیشین فرد)

می‌زیسته است که با همان الگوی ژنتیکی گزینش‌های زندگی خود را انجام داده و هم‌اکنون نیز همان ژنوم در وی (فرد شبیه یا قلووی پسین) موجود است؛ لذا چه‌بسا این‌گونه برداشت شود که زندگی فرد شبیه، قبلاً توسط فرد دیگری رخ داده یا به تعبیری تقدیرش پیش‌تر مشخص شده است و این باعث می‌شود قلووی پسین بی‌سابقگی و تکراری نبودن ساخت خود و همچنین آینده خود را از دست بدهد، لذا یوناس که سعی و تلاش قلووی پیشین برای تعیین تقدیر فرد دیگری با این روش را عملی ظالمانه می‌داند، خواستار ممنوعیت شبیه‌سازی است (Brock, 2002: 316; Melo-Martin, 2002: 250;) (Anonymous, 1997: 66).

۶. **حق استقلال اراده و آزادی:** هر چه در اهمیت آزادی و استقلال بشر گفته شود که لازمه اصلی و اساسی زندگی او است، باز هم اندک است، زیرا انسان‌ها آزاد به دنیا می‌آیند و مطابق قواعد اجتماعشان باید آزاد زندگی کنند. حال آنکه از دیدگاه حامیان حقوق بشر، شبیه‌سازی مولد انسان منجر به خدشه و صدمه به استقلال و آزادی وی می‌شود؛ پس باید به صورت مطلق ممنوع اعلام شود. این گروه، ادعای خود را به چندین صورت مطرح می‌کنند:

- اگر کودکان حاصل از شبیه‌سازی به عنوان مال، شیء یا برده اهداکننده سلول یا ابداع‌کنندگان شبیه‌سازی محسوب شوند، منجر به سلب آزادی آنها خواهد شد.

- از دیدگاه گروهی که معتقدند ژن‌ها اعمال افراد را کنترل می‌کنند و با انتخاب ژن‌های فرد می‌توان تعیین کرد که او چه کسی باشد، شبیه‌سازی و انتخاب DNA فرد حاصل منجر به نقض استقلال وی خواهد شد، زیرا با چنین پیش‌فرضی گزینش گروه خاصی از ژن‌ها برای شخص می‌تواند او را از استقلالی محروم کند که در صورت داشتن مجموعه ژن‌های دیگر می‌توانست داشته باشد (رنجبریان و سیف، ۱۳۸۸: ۱۴۷).

- صورت دیگر که قبلاً نیز به آن اشاره شد و احتمال نقض استقلال افراد را پیش می‌آورد، انتظارات والدین مبتنی بر انتخاب ژنوم است. در این خصوص نگرانی این است که چون انتخاب ژن‌ها معنای خاصی برای والدین دارد، زوجها از کودک خود بخواهند یا توقع داشته باشند که زندگی منبع ژن را تقلید و نسخه‌برداری کند. بدین ترتیب آنها با راهنمایی کودک برای برآورده کردن انتظارات، او را از توانایی برای انتخاب مسیر زندگی خودش محروم می‌کنند. در نهایت، این کار منجر به آن می‌شود که

کودک خود را فاقد آزادی عمل و محدود به آنچه اهداکننده DNA او عمل کرده است، تصور کند. لذا آنچه محصول این تصور خواهد بود، از میان رفتن استقلال و آزادی کودک شبیه‌سازی‌شده است (همان).

این موضوع از افکار کانت و هگل سرچشمه گرفته است. هگل در بحث فلسفه حقوق معتقد است وظیفه پدر و مادر خوب، تأمین حق استقلال کودکشان است. والدین در این نظریه باید به دنبال این باشند که فرزندان‌شان زندگی مستقل از آنان داشته باشند (Burley & Harris, 1999: 9). اما این وظیفه در خلال فرآیند شبیه‌سازی محقق نمی‌شود؛ زیرا فرزندان در اثر شباهت ژنتیکی به اهداکننده DNA استقلال خود را از دست می‌دهند (Macintosh, 2005: 28). فقط در خلال تولیدمثل جنسی است که طفل می‌تواند متفاوت با پدر و مادرش زندگی کند. برخی معتقدند اطمینان‌نداشتن از نتیجه در فرآیند تولیدمثل جنسی می‌تواند تضمین‌کننده شرایط فوق باشد، در حالی که در شبیه‌سازی چنین نیست (Spier, 1999: 21-22).

- علاوه بر انتظارات والدین، جامعه نیز می‌تواند از فرد شبیه‌سازی‌شده انتظارات ویژه‌ای داشته باشد. در این زمینه اگر قلوبی پسین، نسخه شبیه‌سازی‌شده فردی والامقام و دارای قابلیت‌ها و کمالات ممتاز باشد، ممکن است همواره جایگاه خود را با او مقایسه کند و برای وصول به معیارهای عالی، توانایی‌ها و فضایل قلوبی پیشین، تحت فشار مضاعف قرار گیرد. مسلماً وجود چنین فشارهایی بر فرد شبیه‌سازی‌شده مسیر زندگی او را تا حد بسیار تحت تأثیر خود قرار خواهد داد، به گونه‌ای که شاید او بکوشد انتخاب‌های زندگی‌اش را مطابق با این انتظارات انجام دهد و این به تعبیر برخی کارشناسان، استقلال و آزادی‌اش را با مشکل جدی روبه‌رو خواهد کرد. همچنین، در سیزدهمین متمم قانون اساسی آمریکا، برده‌داری و کار اجباری که می‌تواند شبیه‌سازی را تحت پوشش ممنوعیت خود قرار دهد، ممنوع اعلام شده است؛ زیرا شباهت ژنتیکی می‌تواند استقلال فرد را نابود کند و در نتیجه، انتخاب‌هایش را که ناشی از فردیت او است، کاهش دهد (Ibid.: 21; Chadwick, 1982: 204).

البته برخی نیز گام را از موضوع شبیه‌سازی فراتر گذاشته‌اند و کسب اطلاعات ژنتیکی را نیز شبیه موضوع شبیه‌سازی انسان دانسته‌اند. این گروه از عباراتی همچون «حق حریم خصوصی در ژنتیک» (right to genetic privacy) یا به صورت ویژه «حق حریم

خصوصی روانی» (right to psychological spatial privacy) برای توصیف دیدگاه خود بهره برده‌اند. این حق درباره کودکان به معنای آن است که هیچ کس نباید به اطلاعات حساس یا خصوصی دست یابد که زمان بهره‌مندی از آن برای کودک فرا نرسیده است. این حق، حق دسترسی والدین به اطلاعات ژنتیکی فرزندان را درباره جهش‌های ژنتیکی محدود می‌کند که زود هنگام شروع شده‌اند و قابلیت پیش‌گیری و درمان دارند. کودک باید خود و به خواست خود، آزمایش‌های تشخیص اختلال‌هایی را که در بزرگسالی پدید می‌آیند، آن هم در بزرگسالی انجام دهد (Cutas & Hens, 2015: 256). بر همین اساس، حق آینده باز در این تفسیر سبب ایجاد دو نوع از تکالیف متزاحم می‌شود: نخست، کسب اطلاعات مهم درباره کودک خود؛ و دوم، کسب نکردن اطلاعات (Ibid.).

موجه‌سازی حق داشتن آینده باز

سه روش برای موجه‌سازی حق آینده باز وجود دارد:

الف. رشد فردی: بر این اساس، اگر فرد نتواند تصمیمات درستی درباره زندگی‌اش بگیرد، هرگز نمی‌تواند در راه تکامل و رشد خود گام بردارد. اگر با کودکی مستبدانه رفتار شود، در بزرگسالی قادر نخواهد بود انتخاب‌های درستی در زندگی داشته باشد و در نتیجه، فرصت‌های تکامل و رشدش از بین خواهد رفت.

ب. حق آزادی: استیفای حق آزادی متضمن توانایی تصمیم‌سازی از میان انتخاب‌های مختلف است. اگر با کودکی مستبدانه رفتار شود، به عنوان بزرگسال نمی‌تواند انتخاب‌های ویژه‌ای در طول زندگی‌اش داشته باشد و در نتیجه، آزادی این فرد بالغ از بین رفته است (Morgan, 2005: 370).

ج. حق استقلال: این حق می‌تواند از حق استقلال بزرگسالان ناشی شود و از این جهت موجه شود و مشروعیت یابد (Millum, 2014: 522).

ماهیت حق داشتن آینده باز در برخی نظریه‌های حق

برای درک ماهیت حق داشتن آینده باز لازم است این حق را در دیدگاه‌ها و نظریه‌های حق بررسی کرد.

ماهیت حق داشتن آینده باز از دیدگاه هوفلد

در اوایل قرن بیستم، وِسلِی هوفلد (Wesley Newcomb Hohfeld)، حقوق‌دان آمریکایی، به مفهوم «حق» توجه خاصی کرد. وی معتقد بود منظور از «حق» در هر کاربرد با کاربرد دیگر تفاوت دارد. وی چهار گونه ارتباط متقابل و متلازم را که به هیچ وجه در هم ادغام‌پذیر نیست، در دو سطح (مرتبۀ نخست: دو حق اول؛ و مرتبۀ دوم: دو حق دوم)^۵ مطرح می‌کند: حق - ادعا (Claim- Right)، حق - آزادی (Liberty- Right)، حق - قدرت (Power- Right) و حق - مصونیت (Immunity- Right) (Champon, 2003: 58).

حق - ادعاها همیشه با تکلیف همراه‌اند، بدین معنا که در این نوع از حق رابطه‌ای دوجانبه میان دو شخص وجود دارد که برای یکی استحقاق و برای دیگری تکلیف می‌آورد. رابطه‌ای بر اساس قرارداد که ادعا و تکلیف لازم و ملزوم یکدیگرند (والدرون، ۱۳۸۱: ۱۵۲-۱۵۳). به نظر می‌رسد حق داشتن آینده باز می‌تواند در زمره حقوق اقتصادی و اجتماعی باشد و در نتیجه، حق - ادعا خواهد بود.

نکته در خور تأمل دیگر اینکه، در تعریف هوفلد از این نوع حق، منظور وی از «اشخاص» چه کسانی هستند؟ آیا منظور نظر وی فقط اشخاص حقیقی است یا اشخاص حقوقی نیز مشمول آن خواهند بود؟ اگر فرض بر این باشد که شخص مد نظر هوفلد اشخاص حقوقی نیز باشد، حال پرسش این است که: آیا دولت با تمامی بدنه‌اش می‌تواند به عنوان شخص حقوقی واحد مطرح شود یا خیر؟ اگر بتوان به طریقی اثبات کرد که دولت، شخص حقوقی واحدی است، آنگاه وظیفه و تکلیف ایجاد تسهیلات و رفع موانع در دسترسی برای صاحبان این حق بر دوش دولت قرار خواهد گرفت.

بنابراین، از منظر هوفلد، داشتن آینده باز، حق - ادعای انتشاری^۶ است که کودکان آن را دارند و هیچ کس، یعنی والدین و جامعه حق مداخله در آن را ندارند. بنابراین، تکلیف سلبی جامعه و افراد آن و دولت بر مداخله‌نکردن در اینجا وجود دارد. اما اگر به این حق از طریق به‌کارگیری روش‌های کمک‌باروری تجاوز شود، تکلیف ایجابی جامعه و دولت، یعنی لحاظ موانع قانونی و غیر آن برای حفظ این حق کودک در فرآیندهای مذکور، مطرح می‌شود.

نوع دوم از حقوق مد نظر هوفلد، حق - آزادی‌ها هستند که برای نمونه حق آزادی بیان از نوع «حق - آزادی» یا «امتیاها» (Privileges) است (همان: ۱۵۳). در اینجا آزادی و

فقدان ادعا (از جانب طرف مقابل) لازم و ملزوم یکدیگرند (همان: ۱۵۴). اگر پذیرفته شود که حق آینده باز یک حق - ادعا است، دیگر نیازی نیست که در زمره سه رابطه دیگر قرار گیرد، زیرا هر سه این نوع نسبت به نوع اول ضعیف‌ترند و به‌علاوه، در صورت پذیرش حق - ادعا بودن حق آینده باز، می‌توان هم تکالیف ایجابی و هم تکالیف سلبی را بر دوش طرف مقابل گذاشت.

نوع سوم حق، «حق - قدرت» است. در این گونه روابط دیگر از ادعا و تکلیف سخن به میان نمی‌آید، بلکه لازم و ملزوم عبارت‌اند از «قدرت» و «مسئولیت یا تغییرپذیری موقعیت حقوقی» (همان: ۱۵۴). به نظر می‌رسد حق داشتن آینده باز نمی‌تواند در چارچوب این لازم و ملزوم جای گیرد.

لازم و ملزوم در نوع چهارم حق یعنی «حق - مصونیت» عبارت‌اند از مصونیت و فقدان صلاحیت. مثلاً در بسیاری از قوانین اساسی مدرن، قانون‌گذار از محروم کردن شهروندان از پاره‌ای حقوق بنیادین منع شده است. بنابراین، اشخاص راجع به سلب حق‌های اولیه‌شان و در مقابل تمامی مقامات (به‌ویژه قانون‌گذار) مصونیت دارند و قوه و مرجع مربوط در انجام دادن چنین کاری قدرت یا صلاحیت لازم ندارد (همان: ۱۵۴-۱۵۵).

به‌علاوه، در هرم اوزان حق یا بر اساس وزن حق‌ها، برخی حق‌ها برترند و برخی از نظر وزنی با هم مساوی‌اند و برخی نیز در زمره حقوق حاشیه‌ای هستند. در مرکز حقوق کودک، حق ننگه‌داری و تربیت او قرار دارد که حق آینده باز نسبت به آن از درجه قوت کمتری برخوردار است. به عبارتی، این حق متزلزل است تا حق ننگه‌داری و تربیت او محقق و رعایت شود.

ماهیت حق داشتن آینده باز از دیدگاه دورکین

نظریه رونالد دورکین (Ronald Dworkin)، جانشین هارت (Hart) در دانشگاه آکسفورد، به دو بخش تقسیم می‌شود: بحث از اصول که در این حوزه، «حق» مفهوم اساسی نظریه دورکین است و بحث از سیاست‌گذاری، که در آن از حق‌ها سخنی نیست، بلکه مباحثی هدف‌محور است (Langton, 2009: 121). وی حق را «برگ‌های برنده» ای می‌داند که علیه «سود و منفعت» به کار گرفته می‌شود (Champon, 2003: 79) و با آن رفتار سیاسی خود را

توجیه می‌کنند، و به وسیله آن، در برابر توجیهاتی پشتیبانی می‌شوند که مبنای تصمیمات سیاسی تعیین‌کننده اهداف کلی برای جامعه هستند (نبویان، ۱۳۹۰: ۳۶۶). از نظر وی، داشتن حق راجع به چیزی به این معنا است که دولت نمی‌تواند این حق را انکار کند، حتی اگر حق مذکور خلاف منافع عمومی باشد. این معنا از حق، معنایی خلاف معنای منفعت‌گرایانه از حق است که بیشتر در مباحث و مکتوبات سیاسی و حقوقی به چشم می‌خورد. این تعریف از حق، معنای متفاوتی از حقوق فردی را در مقابل دولت نشان می‌دهد که قلب یکی از نظریه‌های اساسی در آمریکا است (Dworkin, 2007: 429).

حقیقت آن است که نظریات وی به هیچ وجه نمی‌تواند حق آینده باز را برای کودک موجه کند، زیرا نخست، او حق را به گونه‌ای تعریف می‌کند که من علیه الحق، همیشه دولت است. در حالی که در این نوع از حق من علیه الحق والدین‌اند و شاید در بخش‌های محدودی چون آموزش عمومی می‌توان دولت را من علیه الحق تصور کرد. اما نباید فراموش کرد که حق آینده باز هم به نوعی به حق آزادی و استقلال باز می‌گردد و با توجه به متمم قانون اساسی آمریکا که انتخاب روش زندگی را حق هر فرد فرض کرده است، می‌توان ادعا کرد که حق آینده باز در واقع بستر تحقق همان حق آزادی است که در این متمم به آن اشاره شده است. بر همین اساس، آن بخش از نظریه وی که درباره آزادی است می‌تواند توجیه‌کننده حق کودک در داشتن آینده باز باشد. البته از منظری دیگر هم می‌توان این حق را در چارچوب نظری او از حق توجیه کرد و آن اینکه چون روش‌های کمک‌باروری و حتی شبیه‌سازی طبق قوانین هر کشور قانونی یا غیرقانونی خواهند بود، هر کشور با فراهم‌کردن فضای انجام‌دادن این روش‌ها می‌تواند تا حدی نسبت به این حق کودک من علیه الحق تلقی شود.

دوم، نظریه وی در صدد است نظریه منفعت‌گرا را در عرصه سیاست‌گذاری عمومی کنار بزند و به همین دلیل، مباحث وی عمدتاً متمرکز بر دولت و سیاست‌های آن است، در حالی که بستر تحقق حق آینده باز در خانواده است. اما در همین جا باید به این نکته اشاره کرد که اگر بتوان حق آینده باز را حقی اخلاقی تصور کرد و در عین حال نیز بتوان از طریق آن این حق را موجه کرد، از طریق نظریه وی راحت‌تر می‌توان برای آن ضمانت اجرای حقوقی تراشید. البته این خود، ضعف نظریه وی است.

سوم، از منظر وی، انواع حق‌های آزادی مثل آزادی بیان از حق اساسی برابری به دست آمده‌اند. بنابراین، حق آینده باز نمی‌تواند از این حق اساسی برابری به دست آید، زیرا استیفای این حق فقط در برابر دولت امکان‌پذیر است.

ماهیت حق داشتن آینده باز از دیدگاه هارت

هارت معتقد است حق همان انتخاب محافظت شده است و سه رابطه برای وجود حق، کافی و ضروری است: آزادی برای انجام‌دادن عمل (Impeding)، آزادی در ترک عمل (Immunity/obstructing) و دست‌کم ادعایی که از این آزادی‌ها محافظت کند (Champon, 2003: 58). بر مبنای نظر او، حق آینده باز همان انتخاب محافظت شده فرد در تصمیم‌سازی در آینده است. بدین معنا که هر فرد می‌تواند در ذیل استحقاق این حق، آزادی لازم برای انجام‌دادن هر کاری و ترک آنها را داشته باشد و در ضمن دست‌کم ادعایی در مقابل دولت یا افراد دیگر دارد که با آن از آزادی خود در تصمیم‌گیری در آینده محافظت کند.

انتقادهای وارد شده به حق داشتن آینده باز

در این بخش می‌توان از دو منظر درون‌نظری و برون‌نظری انتقادهایی را به مشروعیت این حق وارد کرد:

۱. انتقادهای درون‌نظری

در این مرحله از چند جهت می‌توان نقدهایی را به این حق وارد دانست:

الف. مرحله نظری

نخستین نقد در این زمینه را می‌توان به مفهوم «حق آینده باز» و تفاسیر مربوط به آن وارد دانست. مفهوم این حق ابهامات بسیار دارد. البته برخی (Millum, 2014) نیز معتقدند تفاسیر مختلفی^۷ که از این حق مطرح شده (به‌ویژه، تفسیر افراطی^۸)، مشروعیت این حق را از بین می‌برد (Chen, 2016). تفاسیر این حق بر اساس شدت و ضعف به سه گروه تقسیم می‌شود. فینبرگ میان انتخاب اساسی آینده و حق کودک بر حداکثر انتخاب‌های موجود، در رفت و آمد است و این فقدان انسجام در بیان وی سبب شده است تفاسیر

افراطی از نظریه وی مطرح شود. بر اساس این تفاسیر افراطی، حق آینده باز مستلزم آن است که تمامی انتخاب‌های ممکن و پیش روی افراد بالغ آتی که هم‌اکنون کودک‌اند، مجاز باشد. در نتیجه منتقدان معتقدند بسیاری از انتخاب‌های آینده مطبوع و دلپذیر نیست. میلز معتقد است پرورش کودکان به روشی که دارای انتخاب‌های بسیاری در آینده باشند، مطلوب نیست (Ibid.). بر این ابهامات باید واضح‌نبودن مفهوم «انتخاب» را هم افزود. به‌علاوه، اتفاق نظری بر مفهوم «انتخاب» وجود ندارد. مثلاً جوزف رز (Joseph Raz) به عنوان یکی از مدافعان «داشتن انواع مختلف انتخاب‌ها» بر همین مطلب تأکید دارد که چه‌بسا انتخاب‌های متعدد بسیار وجود داشته باشد، اما این انتخاب‌ها، انتخاب واقعی نباشد (Mills, 2003: 500). به‌علاوه، فناپذیری زندگی به‌سادگی امکان تحقق تمامی انتخاب‌ها را برای ما غیرممکن می‌کند (Lotz, 2006: 540).

دوم، ماهیت این حق است که آیا از حق‌های ایجابی است یا سلبی. حق‌های ایجابی یا مثبت تکلیف‌سازند، در حالی که تکلیف در حق‌های منفی یا سلبی فقط پرهیز از مداخله است و بر همین اساس، برخی نیز معتقدند حق آینده باز، هم حق مثبت است و هم حق منفی. جالب اینجا است که از این حق در بحث تکالیف والدین نیز سخن گفته می‌شود (Millum, 2014). در این میان، برخی معتقدند برای والدین ممکن نیست از آینده کودک خود کاملاً محافظت کنند و همچنین، تأمین ملزومات تحقق این حق نیز برای آنها میسر نیست (Lotz, 2006: 538). البته برخی معتقدند این حق از منظر فینبرگ، حقی سلبی است که در نهایت، مداخله‌نکردن والدین در انتخاب‌های فرزندانشان را در پی دارد (Cutas & Hens, 2015: 255). البته این نظر هم مشکل را حل نمی‌کند، زیرا سلبی‌دانستن حق آینده باز نمی‌تواند تکالیفی را بر دوش والدین یا دیگران یا دولت قرار دهد که در این صورت نمی‌توان برای حق فایده‌ای متصور شد. البته تعبیر اونیل (O'Neill) در اینجا بسیار مناسب است. او معتقد است سخن‌گفتن از حق‌های اساسی درباره کودکان سردرگم‌کننده است و آنچه در اینجا لازم است صحبت از تکالیف دیگران در قبال کودکان است (Bernard, 2008: 274-275).

سوم، تعارض میان دو موضوع دولت بی‌طرف و وظایف دولت در استیفای این حق کودک است (Mills, 2003: 501). به‌علاوه، مداخله دولت در حوزه خانواده یا به عبارتی تبدیل اقتدار والدین به اقتدار دولت با روح حاکم بر خانواده و جایگاه آن در جامعه در تعارض است.

چهارم، تعیین و ارزیابی انتخاب‌های آزاد، ممکن نیست (Ibid.). به تعبیر برخی، سنجش ارزش انتخاب‌های مختلف کار ساده‌ای نیست و باید به امری بیش از تعداد انتخاب‌های موجود توجه کرد (Sparrow, 2012: 365). به‌علاوه، مجموعه‌های متفاوت از انتخاب‌ها گاه مانع‌الجمع‌اند؛ یعنی همیشه این امکان فراهم نیست که بتوان مجموعه‌ای از انتخاب‌ها را به انتخاب‌های موجود افزود. این یعنی با پدید آمدن برخی فرصت‌ها و انتخاب‌ها، برخی دیگر از انتخاب‌ها و فرصت‌ها از بین خواهد رفت. بنابراین، مجموعه‌های مختلف انتخاب که ممکن است شامل انتخاب‌های مختلف و مانع‌الجمع باشد، می‌تواند این اندیشه را به‌سادگی به پرسش بکشد که «می‌توان به‌راحتی از میان دو مجموعه انتخاب، یکی را برگزید» (Ibid.). برخی با بیانی دیگر به این موضوع اشاره می‌کنند. حق داشتن آینده باز نه تنها درباره انتخاب‌هایی است که کودکان می‌توانند داشته باشند، بلکه درباره انتخاب‌هایی است که نباید داشته باشند، مثل قتل، دزدی و غیره. لذا حق داشتن آینده شایسته تعبیری دقیق‌تر و قابل دفاع‌تر است؛ بدین معنا که نخست کودکان باید دامنه‌ای از انتخاب‌ها را پیش روی خود داشته باشند که فرصت موفقیت و تکامل را برای آنان حتی در صورت تبعیت نکردن از علایق والدین در برداشته باشد. از این‌رو، برخلاف مفهوم «آینده باز» (open)، مفهوم «آینده شایسته» (decent) مستلزم آن نیست که والدین انتخاب‌های متعددی برای فرزندان خود فراهم آورند. دوم، این انتخاب‌ها باید بخش ارزشمندی از زندگی انسان را تشکیل دهد. بر همین اساس، انتخاب‌هایی که منجر به داشتن زندگی بد، فاسد و شیطانی می‌شود، نمی‌تواند بخشی از آینده شایسته به حساب بیاید، هرچند تعداد این انتخاب‌ها فراوان باشد. گرچه مباحث و اختلافات بسیار درباره معنای زندگی خوب وجود دارد و ممکن است ارزش‌های کودک با ارزش‌های والدینش متفاوت باشد، اما آنچه برای این انتخاب‌ها لازم است ویژگی خوب بودن است، نه بهترین راه برای رسیدن به زندگی انسانی، چون در بسیاری از مواقع این نوع از زندگی محقق نمی‌شود (Ibid.: 365-366).

پنجمین نقد بر موضوع استقلال در آینده وارد شده است (Chen, 2016)، زیرا افزایش تعداد انتخاب‌های آینده لزوماً افزایش استقلال در تصمیم‌گیری را در پی ندارد (Cutas & Hens, 2015: 257).

ششمین نقد مربوط به موضوع تراحم میان حقوق والدین در تربیت فرزندان خود و

این حق کودک است (Murdoch, 2014: 8). برخی مانند شلی بارت (Shelley Barrett) نیز با مطرح کردن نظریه «اقتدار آموزش والدین» با حق آینده باز مخالف‌اند (Ibid.: 14). پرونده آمیخ دقیقاً مصداق تعارض و تزامم حق آینده باز با حق آزادی مذهبی آنان بود که در متمم اول قانون اساسی آمریکا به آن اشاره شده است؛ بنابراین، دادگاه نیز بر اساس این قانون به نفع والدین آمیخ رأی داد، نه کودکانشان. در این پرونده فینبرگ معتقد است منافع عالی‌ه کودک ایجاب می‌کند که آنها بتوانند روشی برای زندگی، غیر از روش زندگی آمیخ‌ها، انتخاب کنند (Chen, 2016)؛ در حالی که اولویت قراردادن حق کودکان باید بر اساس معیار مشخصی باشد که در اینجا فینبرگ به این قواعد هیچ اشاره‌ای نکرده است. مثلاً در فقه از این قواعد با عنوان «قواعد حل تزامم» یاد می‌شود.^۹ به‌علاوه، باید دانست از دیدگاه لاک، حقوق والدین در ادبیات فلسفی و کاربرد عمومی اول آزادی دموکراتیک، شبیه حق مالکیت نیست، بلکه این حقوق از آن جهت ملاحظه شده‌اند که کودکان به صورتی مؤثر قادر به استیفای حقوق خود و تصمیم‌سازی عقلانی درباره منافع خود نیستند. بنابراین، رابطه والدین و فرزند در قالب رابطه‌ای نظارتی و رفاقتی متصور است تا والدین از اقتدار و توانایی خود برای حفظ و تأمین منافع کودک بهره ببرند. بر همین مبنا، تعیین منافع کودکان بسیار دشوار است، زیرا نخست، کودکان در این مسئله اقتداری ندارند (چون نمی‌توانند تصمیمات درست و عاقلانه‌ای درباره منافع خویش داشته باشند). دوم؛ اطلاعات والدین درباره آینده فرزندانشان نیز بسیار محدود است؛ یعنی به دلیل محدودیت‌های مکانی و زمانی قادر به کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه نیستند (Bernard, 2008: 274-275). سوم؛ تعیین این منافع از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است، زیرا اجتماعی‌شدن کودکان در جامعه نقش بسیار مهمی در استیفای حق آینده باز دارد (Ibid.: 277).

هفتم؛ تمرکز این حق بر تکامل و رشد خود کودک منجر به اشکال دور می‌شود (Murdoch, 2014: 8). به‌علاوه، تمرکز فینبرگ بر تکامل و رشد خود کودک (Self-fulfilment)، بیش از رکن دیگر استقلال، یعنی خودتعیینی (Self-determination) است؛ یعنی چندان توجهی به رکن دیگر استقلال ندارد (Ibid.: 23).

هشتم؛ برخی مانند گالستون (Galston) حق آینده باز را در تعارض با آزادی بیان (expressive liberty) می‌دانند که از حق فعالیت آزادانه مذهبی افراد یا گروه‌های مذهبی و

آموزش آزادانه عقاید مذهبی خود به فرزندانشان حمایت می‌کند که به زندگی آنها معنا و ارزش می‌بخشد. البته از منظر برخی، این اشکال به نظریه فینبرگ وارد نیست، زیرا وی این حق را برای هر دوی والدین و کودکان در نظر گرفته، در حالی که گالستون این حق را فقط برای والدین ملاحظه کرده است (Ibid.: 14).

نهم؛ جایگاه این حق در میان انواع حقوق بشر از نسل اول تا نسل سوم نیز مشخص نیست و هیچ کنوانسیون یا میثاقی به آن اشاره نکرده است تا حداقل مبنایی برای مشروعیت این حق در حقوق کشورهای غربی وجود داشته باشد. به علاوه، نظریات حق نیز قادر نیستند این حق را موجه کنند.

دهم؛ نکته مهم درباره این حق، مرحله ایجاد آن است که باید بر مبنای درستی استوار باشد، در حالی که درباره مبنای این حق مطلبی جز چند عبارت ساده وجود ندارد. ضعف استدلال در مطرح کردن این حق سبب می‌شود این حق نتواند جایگاه خود را در میان حقوق بشر باز کند. علاوه بر این، حقوق بشر خود نیز ضعف‌هایی دارد، زیرا معمولاً فهرستی از حقوق بی‌پشتوانه‌اند که مفهوم، ماهیت و جایگاهشان نیز تعیین نشده است.

یازدهم؛ در فرضی که این حق به رسمیت شناخته شود باید «من علیه الحق» و تکالیفش نیز مشخص شود، در حالی که با توجه به بیان‌های متفاوت از این حق، نخست، «من علیه الحق» به درستی تعیین نشده است^{۱۰} و دوم، به نظر می‌رسد تعیین «من علیه الحق» بسیار دشوار باشد، زیرا در بخشی از بیان‌ها از این حق، «من علیه الحق» والدین و در برخی دیگر سایر افراد و گاه حتی کلیت جامعه است. به علاوه، در حوزه تعیین تکالیف نیز وضعیت این حق مشخص نیست. تعیین نوع تکلیف «من علیه الحق» در قبال «من له الحق» و ضمانت‌های اجرایی‌اش می‌تواند به استیفای بهتر و دقیق این حق کمک کند.

ب. مرحله کاربردی

در مرحله کاربرد این حق در حوزه شبیه‌سازی نیز می‌توان به برخی نکات اشاره کرد:

نخست؛ این دلیل بر فرضیه نادرست جبرگرایی ژنتیک استوار است که مطلبی

نادرست و غیرعلمی است؛ زیرا هویت و شخصیت انسانی از ترکیب دو عامل ژنتیک و محیط شکل می‌گیرد (Hottois, 1998: 788)؛ در حالی که این گروه، فقط به عامل وراثت نظر داشته و به عامل دیگر، یعنی محیط، توجه نکرده‌اند. بنابراین، فرد شبیه‌سازی‌شده، رونوشت و نسخه دقیق فرد اهداکننده سلول نیست (Macintosh, 2005: 19-20). پس علاوه بر ژنتیک، عوامل محیطی مثل محیط‌های رحم مادر، تربیت و آموزش بر شکل‌گیری شخصیت وی مؤثرند (Anonymous, 2000: 874).

دوم؛ بر فرض که آگاهی از خصوصیات ژنوم‌ها، نقض آزادی و بی‌خبری باشد، ناآگاهی انسان از عملکرد برخی ژنوم‌های آدمی مثل ژن X نیز نقض این حق خواهد بود و مدعیان این دلیل، باید مخالف دیگر روش‌های بارداری، مثلاً IVF و حتی روش بارداری طبیعی نیز باشند.

سوم؛ آیا این بی‌خبری، نوعی حق است و از کجا این حق اثبات شده است؟ وقتی ثابت شود خبرداشتن از ترکیب ژن‌ها باعث سلب آزادی عمل نمی‌شود، شاید دیگر نتوان از آن به عنوان حق نام برد (اسماعیلی، ۱۳۸۸: ۱۳۰).

چهارم؛ دانستن این نوع از اطلاعات می‌تواند مفید هم باشد؛ زیرا انتخاب قلوپیسین بر اساس زندگی قلوپیسین بسیار راحت‌تر خواهد بود؛ یعنی فرد می‌تواند بر اساس موفقیتی که قلوپیسین کسب کرده است، تصمیمات دقیق‌تر و بهتری اتخاذ کند (Tooley, 2006: 170). به علاوه، پذیرفتنی نیست که استقلال فرد یا توانایی فرد در زندگی کردن، با این نوع از دانستن از اهداکننده سلول از بین برود. همچنین، برای پیشرفت در زندگی، فرد باید درباره محدودیت‌ها، ضعف‌ها و قوت‌های زندگی‌اش بداند؛ زیرا رسیدن به هدف منوط به بررسی اوضاع و احوال است. بسیاری از مردم، امروزه برای اینکه بدانند آیا مشکلات ژنتیکی دارند یا آنکه فرزندان‌شان چنین مشکلاتی خواهند داشت یا نه، آزمایش‌های ژنتیکی انجام می‌دهند. مردم از این اطلاعات برای مدیریت بهتر زندگی‌شان استفاده می‌کنند. فرد شبیه‌سازی‌شده نیز در معرض اطلاعات مشابهی از اهداکننده سلول است. چرا دسترسی به این اطلاعات باید بد به نظر برسد؟ (Kuhse, 2001: 23).

پنجم؛ زندگی دوقلوهای همسان که ژنوم مشترک دارند نیز ثابت می‌کند دو فرد مشابه می‌توانند زندگی‌های متفاوتی را تجربه کنند (Ibid.: 170).

ششم؛ درباره حق استقلال فرد شبیه‌سازی شده باید اذعان کرد که بر فرض تحقق شبیه‌سازی افراد و مشروع‌بودنش، هر کودکی که از این طریق متولد شود شخصی با تمام حقوق قانونی و اخلاقی خواهد بود، بدون اینکه مال یا شیء متعلق به فاعل شبیه‌سازی باشد. لذا ممنوعیت قتل، تجاوز، بهره‌کشی از کودک و سایر حمایت‌ها از کودکان، راجع به این افراد هم باید اعمال شود. به عبارت دیگر، تصمیم‌گیری درباره ژن‌های شخص و استفاده از DNA فرد موجود برای به دنیا آوردن یک کودک، به اهداکننده سلول و ابداع‌کنندگان شبیه‌سازی حقی اضافه برای تسلط کامل یا مستبدانه بر کودک حاصل از این فرآیند اعطا نمی‌کند؛ اما در هر حال از دیدگاه مخالفان به دلیل امکان سوءاستفاده از این پدیده و زیر پا گذاشتن حق استقلال فرد شبیه‌سازی شده، بهتر است مانع انجام دادن چنین اعمالی شویم (رنجریان و سیف، ۱۳۸۸: ۱۴۶-۱۴۷).

۲. انتقادهای برون‌نظری

منظور از انتقادهای برون‌نظری، پاسخ درون‌دینی، یعنی اسلامی، به این ادعا است که می‌توان به دو حوزه نظری و کاربردی تقسیم کرد:

الف. مرحله نظری

مسئله حق در نظام حقوقی اسلام نسبت به نظام حقوقی در عرصه بین‌المللی و کشورهای غربی قوت بیشتری دارد، زیرا در نظریات حق، یعنی نظریه سود-منفعت و نظریه انتخاب-اراده، فقط به برخی از حقوق بدون پشتوانه اشاره شده است، اما اگر حق داشتن آینده باز در فقه مطرح شود، باید مبانی مشروعیت آن را از آیات و روایات بیان کرد. این در حالی است که اگر احکام اسلامی به درستی اجرا شود، با توجه به آنچه اسلام به عنوان تکلیف شرعی و اخلاقی برای والدین در نظر گرفته است، می‌توان دریافت که مجالی برای مطرح کردن این حق به عنوان حقی برای کودک وجود نخواهد داشت، زیرا در موازنه حقوق و تکالیف در خانواده و به‌ویژه میان کودکان و والدین، اسلام کوشیده است ضمن حمایت از حقوق کودک، مجالی برای سوءاستفاده والدین از اقتدارشان فراهم نیاورد و تأکید بیش از اندازه بر موضوع فرزندآوری و کیفیت آن خود دلیلی است که حدود در این مسیر کاملاً روشن است و در نتیجه، تجاوز از این حدود خود مهم‌ترین عامل بی‌توجهی به حقوق کودک است.

ب. مرحله کاربردی

منظور از این مرحله اشکالاتی است که در مرحله کاربرد حق آینده باز در حیطه‌های مختلف، به‌ویژه شبیه‌سازی انسان، مطرح است. از دید اسلام نیز امکان یکسان‌بودن دو فرد از تمامی جهات (جسمی، روانی، روحی و غیره) وجود ندارد، آنچه می‌توان به عنوان دیدگاه اسلام درباره عوامل سازنده ساختار فرد مطرح کرد این است که سازمان ژنتیکی فرد (وراثت) و محیط به منزله دو ماده خام هستند که خمیرمایه اولیه فرد را تشکیل می‌دهند؛ اما آنچه از فرد به عنوان رفتار و نمود حرکتی صادر می‌شود، پس از عبور این مواد خام از فیلتری بسیار قوی به نام اراده خواهد بود. از این‌رو اسلام هر فردی را پاسخ‌گوی رفتار خود دانسته است.

در انسان وجود نیرویی به نام اراده، بر جریان وراثت و محیط حاکم است و مجموع دو عنصر (وراثت و محیط) در رابطه طولی با عنصر اراده‌اند. بنابراین، در صورت شبیه‌سازی ژنتیکی انسان‌ها، نباید این انتظار وجود داشته باشد که رفتارشان نیز یکسان باشد (نورمحمدی، ۱۳۸۴: ۶۲). در این صورت، این دو فرد قطعاً زندگی متفاوتی از هم را تجربه می‌کنند و فرد دوم هم می‌تواند برای آینده خود، تصمیمات لازم را مستقلاً و بدون تأثیر از اهداکننده سلول بگیرد.

نتیجه

حق داشتن آینده باز نوعی از حق- آزادی است که ریشه‌اش همان حق آزادی در انتخاب است که در حوزه انتخاب‌های فردی و شخصی در زندگی معنا می‌یابد. البته این حق برای کودکان در نظر گرفته شده، یعنی صاحبان حق مذکور کودکان هستند و «من علیه الحق» نیز والدین، و گاه دولت یا جامعه است. این حق را صاحب‌نظران به بیان‌های مختلف مطرح کرده‌اند، مانند زندگی در سایه، حق محتمل‌الوقوع و تصادفی‌بودن، حق بی‌خبری از آینده، حس جدایی و یکتایی کودک شبیه‌سازی‌شده و انتظارات غیرمنطقی والدین از کودک شبیه‌سازی‌شده. این بیان‌ها هرچند در ظاهر با هم متفاوت است، اما چندان تفاوتی با هم ندارد و منشأ واحد دارد، اما با الفاظ متفاوت اظهار می‌شود. نکته در خور تأمل درباره این حق، مبانی اندیشه‌ای است که حق مذکور بر اساس آن شکل گرفته است، مانند سوءاستفاده والدین از حق خود یا جبرگرایی یا

حق آزادی یا استقلال. جبرگرایی ژنتیک که عامل محیط را نادیده می‌انگارد، اندیشه‌ای فاسد و باطل است که به دلیل نگاه تک‌بعدی به مسائل، ناقص است و کمبود دارد. سوءاستفاده والدین از حق خود نیز نمی‌تواند مبنایی مناسب برای مشروعیت یک حق باشد. اما فارغ از مبانی، اگر این حق در چارچوب نظری هوفلد از حق جای گیرد، می‌تواند در زمره حق- ادعا قرار گیرد و به این ترتیب، شاید بتوان برخی تکالیف و وظایف والدین، دولت و جامعه را در قبال این حق به دست آورد. هرچند باز هم اصل تکلیف سلبی یا ایجابی را بتوان اثبات کرد، اما نمی‌توان مصادیق دقیقش را تعیین کرد. در نتیجه، استیفا و اجرای این حق با موانع جدی روبه‌رو خواهد بود. به‌علاوه، تعیین جایگاه این حق در انواع حق‌های نسل نخست تا سوم نیز می‌تواند به تعیین تکالیف کمک کند، اما نباید فراموش کرد که این تلاش نیز از ابهام برخی ابعاد آن نمی‌کاهد. فارغ از تمامی نقدهای وارد شده بر این حق باید دانست راجع به هر حق بیش از همه چیز ایجاد، استیفا و اجرای آن مهم است که درباره این حق، هم در مرحله ایجاد و هم در مرحله اجرا یا استیفا مشکلات فراوانی وجود دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. حق‌هایی که از وابستگی کودک به دیگران در تأمین نیازهای اساسی زندگی خوب مانند غذا، مسکن و غیره ناشی می‌شوند.
۲. آمیض نوعی مذهب مسیحی آناباپتیست است که بر اساس روش‌های قدیمی نیاکانشان مانند استفاده از اسب برای کشاورزی و حمل و نقل، پوشش سنتی و ممنوعیت استفاده از برق و تلفن در خانه، زندگی می‌کنند. بر اساس همین اعتقادات، والدین کودکی مانع ادامه تحصیل او در مدرسه شدند. چون تحصیل در مدرسه را از مظاهر مدرنیته می‌دانستند. پرونده‌ای در دفاع از حق کودک شکل گرفت که به پرونده آمیض معروف است.
۳. شاهدان یهوه به عنوان یکی از فرقه‌های مسیحیت معتقدند انتقال خون طبق کتاب مقدس، از انسانی به انسان دیگر ممنوع است. در پرونده‌ای دادگاه، والدین را، برخلاف اعتقادشان، به تزریق خون به فرزندشان محکوم می‌کند. این پرونده در آمریکا به پرونده شاهدان یهوه معروف است.
۴. منظور از متمم قانون اساسی، ۲۷ اصلاحیه‌ای است که به قانون اساسی آمریکا الحاق شده تا حقوق شهروندان را در برابر دولت فدرال حفظ کند. موضوع این متمم‌های بیست و هفت‌گانه، به‌ترتیب،

چنین است: متمم نخست: آزادی بیان و مذهب؛ متمم دوم: آزادی حمل اسلحه؛ متمم سوم: منع ورود بی اجازه نیروهای نظامی در منازل شخصی در زمان جنگ و صلح؛ متمم چهارم: امنیت مالی و جانی (حریم خصوصی)؛ متمم پنجم: حکم جرائم سنگین و علیه خود شهادت دادن؛ متمم ششم: حقوق دادرسی؛ متمم هفتم: حقوق هیئت منصفه؛ متمم هشتم: مجازات غیرمتعارف یا سنگین؛ متمم نهم: نفی نکردن حقوق مردم؛ متمم دهم: حقوق مردم؛ متمم یازدهم: محدودیت دادگاه‌های فدرال در رسیدگی به دعاوی شهروندان سایر کشورها علیه دولت آمریکا؛ متمم دوازدهم: شکل‌گیری دولت در آمریکا و نحوه انتخاب رهبران آن؛ متمم سیزدهم: ممنوعیت برده‌داری به جز مجازات‌ها؛ متمم چهاردهم: فقدان محدودیت امتیازات و حقوق ویژه شهروندان، حقوق شهروندی و برابری در مقابل قانون؛ متمم پانزدهم: ممنوعیت ممانعت از شرکت در انتخابات شهروندان با توجه به نژاد، قومیت و رنگ آنان؛ متمم شانزدهم: اعطای قدرت به کنگره در موضوع جمع‌آوری مالیات؛ متمم هفدهم: نحوه انتخاب سناتورهای مجلس سنا و تعداد آنان از هر ایالت و مدت‌زمان عضویت هر یک در این مجلس؛ متمم هجدهم: ممنوعیت معامله، حراج و انتقال مشروبات الکلی برای مصارف نوشیدنی؛ متمم نوزدهم: ممنوعیت ممانعت از شرکت شهروندان در انتخابات بر مبنای جنسیت؛ متمم بیستم: مدت‌زمان اتمام زمان ریاست جمهوری و نخست‌وزیری؛ متمم بیست‌ویکم: ممنوعیت سفر به کشور دیگر یا ایالت‌های دیگر برای فرار از قانون؛ متمم بیست‌ودوم: نحوه تعیین ریاست جمهوری؛ متمم بیست‌وسوم: تعیین تعداد نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری، سنا و کنگره از هر ایالت؛ متمم بیست‌وچهارم: ممنوعیت ممانعت از شرکت شهروندان در انتخابات به دلیل پرداخت‌نکردن مالیات یا ناتوانی در پرداخت آن؛ متمم بیست‌وپنجم: تعیین نخست‌وزیر به جای ریاست جمهوری در هنگام عزل یا مرگ وی؛ متمم بیست‌وششم: ممنوعیت ممانعت شهروندان از شرکت در انتخابات بر مبنای سن؛ و متمم بیست‌وهفتم: اجرای قوانین حمایتی از نمایندگان سنا و کنگره پس از برگزاری انتخابات نه قبل از آن.

۵. مرتبه نخست حقوق مستقیماً بر موضوع حق اعمال می‌شود. این دسته از حق‌ها بی‌واسطه به انجام‌دادن عمل (یا ترک‌کردن آن) یا داشتن چیزی تعلق می‌گیرد. در مقابل، مرتبه دوم حق‌ها به تغییر روابط حقوقی مرتبه نخست نظر دارد. از منظر هارت، مرتبه نخست به منزله قواعد اولیه، و مرتبه دوم حق‌ها به منزله قواعد ثانویه است. مراد از قواعد اولیه قواعدی است که مستقیماً حقوق و تکالیفی را بر شهروندان بار می‌کند و مراد از قواعد ثانویه قواعدی است که چگونگی ایجاد، تغییر و لغو قواعد اولیه را بیان می‌دارد (کریمی و چلبی، ۱۳۸۷: ۲۱۳-۲۱۴).

۶. حق را بر اساس طرف حق می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱. حق ویژه: حقی که در مقابل شخص یا اشخاص معین مطرح می‌شود. به بیان دیگر، طرف حق در این دسته از حق‌ها مشخص است؛ ۲.

- حق انتشاری: حقی که طرف حق در آن نامعین است، به طوری که حتی این امکان وجود دارد تا کل افراد جامعه در یک جایگاه طرف حق قرار گیرند (کریمی و چلبی، ۱۳۸۷: ۲۱۶-۲۱۷).
۷. سه تفسیر متفاوت از «حق آینده باز» مطرح شده است. بر اساس تفسیر افراطی، والدین باید تمامی اعمال و امور لازم را در حمایت از حق استقلال کودک در بزرگسالی، انجام دهند. بر اساس تفسیر معتدل، استیفای این حق فقط مستلزم آن است که بزرگسال آتی بتواند میان مجموعه‌ای از انتخاب‌ها، انتخاب خود را داشته باشد. بر اساس تفسیر تفریطی، این حق به گونه‌ای ساده از پیشرفت و افزایش توانایی‌ها و مهارت‌های کودک حمایت می‌کند (Altman, 2018: 421-422; Millum, 2014: 524).
۸. بر این اساس، باید انتخاب‌های بی‌شماری برای کودک وجود داشته باشد که در بزرگسالی بتواند از میان آنها انتخاب کند.
۹. برای مطالعه بیشتر نک.: معینی فر، ۱۳۹۸: ۴۲۲-۴۳۷.
۱۰. البته از نظر برخی، من علیه الحق در این حق می‌تواند بر اساس منفی یا مثبت بودن حق مذکور متفاوت باشد. اگر این حق مثبت باشد من علیه الحق والدین یا دولت‌اند، در حالی که اگر این حق منفی باشد، من علیه الحق می‌تواند همه افراد باشد (Millum, 2014: 524).

منابع

- اسماعیلی، مصطفی (۱۳۸۸). «شبیه‌سازی و پیامدهای فقهی، کلامی و اخلاقی آن»، در: حقوق پزشکی، ش ۸، ص ۱۰۹-۱۴۷.
- رنجبریان، امیرحسین؛ سیف، زهرا (۱۳۸۸). «چالش‌های حقوق بشری شبیه‌سازی انسان»، در: فصل‌نامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۱، ص ۱۲۹-۱۵۶.
- کریمی، عباس؛ چلبی، آزاده (۱۳۸۷). «معرفی و بسط نظریه هوفلد از حق و کاربرد آن در زمینه حقوق کودک»، در: فصل‌نامه حقوق، دوره ۳۸، ش ۳، ص ۲۱۱-۲۳۱.
- معینی فر، محدثه (۱۳۹۸). «تزاخم حق مادر با حق حیات جنین در نظام‌های حقوقی»، در: اخلاق و تاریخ پزشکی، س ۱۲، ش ۱، ص ۴۲۲-۴۳۷.
- نویان، سید محمود (۱۳۹۰). فلسفه حق (۱): تاریخچه و مفهوم حق، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- نورمحمدی، غلام‌رضا (۱۳۸۴). شبیه‌سازی انسان: بیم‌ها و امیدها، قم، معارف، چاپ نخست.
- والدرون، جرمی (۱۳۸۱). فلسفه حق: حق و مصلحت، ترجمه: محمد راسخ، تهران: طرح نو، چاپ نخست.

- Altman, Scott. (2018). "Reinterpreting the Right to an Open Future: from Autonomy to Authenticity", in: *Law and Philosophy*, Vol. 37, pp. 415-436.
- Anonymous (1997). *Cloning Human Beings: Report and Recommendations of the National Bioethics Advisory Commission*, available from:
http://bioethics.georgetown.edu/pcbe/reports/past_commissions/nbac_cloning.pdf (Accessed 15 Sep 2010).
- Anonymous (2000). "Human Somatic Cell Nuclear Transfer (Cloning)", in: *Fertility and Sterility*, Vol. 74, No. 5, pp. 873-876.
- Bernard, Prusak (2008). "Not Good Enough Parenting: What's wrong with the Child's Right to an "Open Future"", in: *Social Theory and Practice*, Vol. 34, No. 2, pp. 271- 291.
- Bredenoord, Annelien; & et al. (2014). "The Right to an Open Future concerning Genetic Information", in: *The American Journal of Bioethics*, Vol. 14, No. 3, pp. 21-23.
- Brock, Dan W. (2002). "Human Cloning and Our Sense of Self", in: *Science*, Vol. 296, No. 55-66, pp. 314-316.
- Burley, Justine; Harris, John (1999). "Human Cloning and Child Welfare", in: *Journal of Medical Ethics*, No. 25, pp. 108-113.
- Chadwick, Ruth F. (1982). "Cloning", in: *Philosophy*, Vol. 57, No. 220, pp. 201-209.
- Champon, Benoit (2003). *How to Regulate Embryo Research? A Procedural Approach*, First edition, Canada: Hetitage Brand.
- Chen, Jason (2016). "The Right to Self-development: An Addition to the Child's Right to an Open Future", in: *Journal of Social Philosophy*, Vol. 47, Issue 4, pp. 439-456.
- Cutas, Daniela; Hens, Kristien (2015). "Preserving Children's Fertility: Two Tales about Children's Right to an Open Future and the Margins of Parental Obligations", in: *Med Health Care and Philos*, No. 18, pp. 253-260.
- Darby, Robert J. L. (2012). "The child's right to an open future: is the principle applicable to non-therapeutic circumcision", in: *J Med Ethics*, No. 39, pp. 463-468.
- Davis, Dena S. (1997). "The Child's Right to an Open Future: Yoder and beyond", in: *Capital University Law Review*, Vol. 26, No. 93, pp. 93-105.
- Davis, Dena S. (2012). "The Parental Investment Factor and the Child's Right to an Open Future", in: *Hastings Center Report*, Vol. 9, Issue 2, pp. 24-27.
- Dworkin, Roland (2007). *Taking Rights Seriously*, London: Duckworth, 1977. In: Carter, Ian; Kramer, Matthew h.; Steiner, Hillel, *Freedom a Philosophical Anthology*, Australia.
- Gethmann, C. F.; Thiele, F. (2001). "Moral arguments against the cloning of humans", in: *Poiesis Prax*, No. 1, pp. 35-46.
- Harris, John. (n.d.). *Clones, Genes and Reproductive Autonomy the Ethics of Human Cloning*, Oxford: The Center for Social Ethics and Policy, pp. 209-217.
- Hottois, Gilbert. (1998). "Is Cloning the Absolute Evil?", in: *Human Reproduction Update*, Vol. 4, No. 6, pp. 787-790.

- Johnston, Judith A. (2007). "Tied up in Notes over Genetic Parentage", in: The Hastings Center Report, Vol. 37, No. 4, pp. 28-30.
- Kuhse, Helga (2001). "Should Cloning be Banned for the Sake of the Child?", in: *Poiesis Prax*, No. 1, pp. 17-33.
- Langton, Rae (2009). *Sexual Solipsism*, New York: Oxford University Press.
- Lotz, Mianna (2006). "Feinberg, Mills, and the Child's Right to an Open Future", in: *Journal of Social Philosophy*, Vol. 37, No. 4, pp. 537-551.
- Macintosh, Kerry Lynn (2005). *Illegal Beings Human Clones and the Law*, First Edition, New York: Cambridge University Press.
- McGee, Glenn (1999). "Cloning, the Family and Adoption", in: *Science and Engineering Ethics*, No. 5, pp. 47-54.
- Melo-Martin, Inmaculada De (2002). "On Cloning Human Beings", in: *Bioethics*, Vol. 16, No. 3, pp. 246-265.
- Mills, Claudia (2003). "The Child's Right to an Open Future", in: *Journal of Social Philosophy*, Vol. 34, No. 4, pp. 499-509.
- Millum, Joseph (2014). "The Foundation of the Child's Right to an Open Future", in: *Journal of Social Philosophy*, Vol. 45, No. 4, pp. 522-538.
- Mintz, Rachel L. & et al. (2019). "Will CRISPR Germline Engineering Close the Door to an Open Future", in: *Science and Engineering Ethics*, No. 25, pp. 1409-1423.
- Morgan, J. (2005). "Religious Upbringing, Religious Diversity and the Child's Right to an Open Future", in: *Studies in Philosophy and Education*, No. 24, pp. 367-387.
- Murdoch, Jenny (2014). Re-defining an Open Future, The Child's Right to an Open Future Revisited from a Virtue-Ethics Perspective, Submitted to the University of Hertfordshire in Partial Fulfilment of the Requirements of the Degree of MA by Research.
- Schmidt, Eric B. (2007). "The Parental Obligation to Expand a Child's Range of Open Futures When Making Genetic Trait Selections for Their Child", in: *Bioethics*, Vol. 21, Issue 4, pp. 191-197.
- Sparrow, Robert (2012). "A Child's Right to a Decent Future? Regulating Human Genetic Enhancement in Multicultural Societies", in: *Asian Bioethics Review*, Vol. 4, Issue 4, pp. 355-373.
- Spier, Raymond (1999). "An Approach to the Ethics of Cloning Humans via an Examination of Ethical Issue Pertaining to the Use of Any Tool", in: *Science and Engineering Ethics*, No. 5, pp. 17-32.
- Tooley, Michael (2006). *The Moral Status of the Cloning of Humans*, *Bioethics: an Anthology*, First edition, Australia: Black well Publishing.
- Watt, Helen (2002). "Thinking Twice: Cloning and in Vitro Fertilization", in: *Ethics & Medicine*, Vol. 18, No. 2, pp. 35-43.

References

The Holy Qurān

Altman, Scott. 2018. "Reinterpreting the Right to an Open Future: from Autonomy to Authenticity", in: *Law and Philosophy*, vol. 37, pp. 415-436.

Anonymous. 1997. *Cloning Human Beings: Report and Recommendations of the National Bioethics Advisory Commission*, available from:

http://bioethics.georgetown.edu/pcbe/reports/past_commissions/nbac_cloning.pdf
(Accessed 15 Sep 2010).

Anonymous. 2000. "Human Somatic Cell Nuclear Transfer (Cloning)". In: *Fertility and Sterility*, vol. 74, no. 5, pp. 873-876.

Bernard, Prusak. 2008. "Not Good Enough Parenting: What's Wrong with the Child's Right to an "Open Future"?" In: *Social Theory and Practice*, vol. 34, no. 2, pp. 271- 291.

Bredenoord, Annelien et al. 2014. "The Right to an Open Future concerning Genetic Information". In: *The American Journal of Bioethics*, vol. 14, no. 3, pp. 21-23.

Brock, Dan W. 2002. "Human Cloning and Our Sense of Self". In: *Science*, vol. 296, no. 55-66, pp. 314-316.

Burley, Justine; Harris, John. 1999. "Human Cloning and Child Welfare". In: *Journal of Medical Ethics*, no. 25, pp. 108-113.

Chadwick, Ruth F. 1982. "Cloning". In: *Philosophy*, vol. 57, no. 220, pp. 201-209.

Champon, Benoit. 2003. *How to Regulate Embryo Research? A Procedural Approach*, First Edition, Canada: Hétitage Brand.

Chen, Jason. 2016. "The Right to Self-development: An Addition to the Child's Right to an Open Future". In: *Journal of Social Philosophy*, vol. 47, issue 4, pp. 439-456.

Cutas, Daniela; Hens, Kristien. 2015. "Preserving Children's Fertility: Two Tales about Children's Right to an Open Future and the Margins of Parental Obligations". In: *Med Health Care and Philos*, no. 18, pp. 253-260.

Darby, Robert J. L. 2012. "The Child's Right to an Open Future: Is the Principle Applicable to Non-therapeutic Circumcision". In: *J Med Ethics*, no. 39, pp. 463-468.

- Davis, Dena S. 1997. "The Child's Right to an Open Future: Yoder and Beyond". In: *Capital University Law Review*, vol. 26, no. 93, pp. 93-105.
- Davis, Dena S. 2012. "The Parental Investment Factor and the Child's Right to an Open Future". In: *Hastings Center Report*, vol. 9, issue 2, pp. 24-27.
- Dworkin, Roland. 2007. *Taking Rights Seriously*, London: Duckworth, 1977. In: Carter, Ian; Kramer, Matthew h.; Steiner, Hillel, *Freedom a Philosophical Anthology*, Australia.
- Esmaili, Mostafa. 2009. "Shabih-sazi wa Payamad-hay Fegghi, Kalami wa Akhlaghi An (Cloning and Its Jurisprudential, Theological and Moral Consequences). In: *Medical Law*, no. 8, pp. 109-147. [in Farsi]
- Gethmann, C. F.; Thiele, F. 2001. "Moral Arguments against the Cloning of Humans". In: *Poiesis Prax*, no. 1, pp. 35-46.
- Harris, John. n.d. *Clones, Genes and Reproductive Autonomy the Ethics of Human Cloning*, Oxford: The Center for Social Ethics and Policy, pp. 209-217.
- Hottois, Gilbert. 1998. "Is Cloning the Absolute Evil?", in: *Human Reproduction Update*, vol. 4, no. 6, pp. 787-790.
- Johnston, Judith A. 2007. "Tied up in Notes over Genetic Parentage". In: *The Hastings Center Report*, vol. 37, no. 4, pp. 28-30.
- Karimi, Abbas; Chalbi, Azadeh. 2008. "Moarrefi wa Bast Nazariyeh Hufold az Hagh wa Karbord An dar Zamineh Hoghugh Kudak (Introduction and Development of Hoffeld's Theory of Rights and Its Application in the Field of Child Rights). In: *Law Quarterly Journal*, vol. 38, no. 3, pp. 211-231. [in Farsi]
- Kuhse, Helga. 2001. "Should Cloning be Banned for the Sake of the Child?". In: *Poiesis Prax*, no. 1, pp. 17-33.
- Langton, Rae. 2009. *Sexual Solipsism*, New York: Oxford University Press.
- Lotz, Mianna. 2006. "Feinberg, Mills, and the Child's Right to an Open Future". In: *Journal of Social Philosophy*, Vol. 37, No. 4, pp. 537-551.
- Macintosh, Kerry Lynn. 2005. *Illegal Beings Human Clones and the Law*, First Edition, New York: Cambridge University Press.
- McGee, Glenn. 1999. "Cloning, the Family and Adoption". In: *Science and Engineering Ethics*, no. 5, pp. 47-54.
- Melo-Martin, Inmaculada De. 2002. "On Cloning Human Beings". In: *Bioethics*,

vol. 16, no. 3, pp. 246-265.

Mills, Claudia. 2003. "The Child's Right to an Open Future". In: *Journal of Social Philosophy*, vol. 34, no. 4, pp. 499-509.

Millum, Joseph. 2014. "The Foundation of the Child's Right to an Open Future". In: *Journal of Social Philosophy*, vol. 45, no. 4, pp. 522-538.

Mintz, Rachel L. et al. 2019. "Will CRISPR Germline Engineering Close the Door to an Open Future". In: *Science and Engineering Ethics*, no. 25, pp. 1409-1423.

Moinifar, Mohaddeteh. 2019. "Tazahom Hagh Madar ba Hagh Hayat Janin dar Nezam-hay Hoghughi (Conflict of Maternal Rights with the Right to Life of the Fetus in Legal Systems). In: *Medical Ethics and History of Medicine*, yr. 12, no. 1, pp. 422-437. [in Farsi]

Morgan, J. 2005. "Religious Upbringing, Religious Diversity and the Child's Right to an Open Future". In: *Studies in Philosophy and Education*, no. 24, pp. 367-387.

Murdoch, Jenny. 2014. *Re-defining an Open Future, The Child's Right to an Open Future Revisited from a Virtue-ethics Perspective*, Submitted to the University of Hertfordshire in Partial Fulfillment of the Requirements of the Degree of MA by Research.

Nabawiyān, Seyyed Mahmud. 2011. *Falsafeh Hagh (1): Tarikhcheh wa Maflum Hagh (Philosophy of Right (1): History and Concept of Right*, Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute. [in Farsi]

Nurmohammadi, Gholam Reza. 2005. *Shabih-sazi Ensan: Bim-ha wa Omid-ha (Human Cloning: Fears and Hopes)*, Qom: Maaref, First Edition. [in Farsi]

Ranjbariyan, Amir Hoseyn; Seyf Zahra. 2009. "Chalesh-hay Hoghugh Bashari Shabih-sazi Ensan (Human Rights Challenges of Human Cloning). In: *Law Quarterly Journal of the Faculty of Law and Political Science*, vol. 1, pp. 129-156.

Schmidt, Eric B. 2007. "The Parental Obligation to Expand a Child's Range of Open Futures When Making Genetic Trait Selections for Their Child". In: *Bioethics*, vol. 21, issue 4, pp. 191-197.

Sparrow, Robert. 2012. "A Child's Right to a Decent Future? Regulating Human Genetic Enhancement in Multicultural Societies". In: *Asian Bioethics Review*, vol. 4, issue 4, pp. 355-373.

- Spier, Raymond. 1999. "An Approach to the Ethics of Cloning Humans via an Examination of Ethical Issue Pertaining to the Use of Any Tool". In: *Science and Engineering Ethics*, no. 5, pp. 17-32.
- Tooley, Michael. 2006. *The Moral Status of the Cloning of Humans, Bioethics: an Anthology*, First Edition, Australia: Black well Publishing.
- Waldron, Jeremy. 2002. *Philosophy of Right: Right and Expediency*, Translated by Mohammad Rasekh, Tehran: Tarh No, First Edition. [in Farsi]
- Watt, Helen. 2002. "Thinking Twice: Cloning and in Vitro Fertilization". In: *Ethics & Medicine*, vol. 18, no. 2, pp. 35-43.